بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج 8/3/1387

یک مرور به بحثهای گذشته بکنم ، درواقع چکیده بحثهای ما است،شهید صدر در مورد قاعده احترازیّت القیود اینجوری این قاعده را تفسیر میکند، میگن جمله ای که یک حکم شرعی را بیان میکند ورائش یک جعل واحدی هست این جعل واحد با توجه به قاعده بین مقام اثبات و ثبوت این جعل واحد فقط در مورد قید ثابت است در غیر مورد قید ثابت نیست ،در واقع احترازیّت القیود بر پایه این نکته استوار است که ظاهر حال متکلم این هست که آنچیزی را که اثباتا ذکر کرده است آن ثبوتا هم در حکم دخالت داشته است ،دخالت ثبوتی نداشته با این حال او را ذکر کرده باشد ،وبعد میفرماید این تخصیص شخص الحکم هست این ازش استفاده میشود که این حکم شخصی اختصاص دارد به مورد قید و در غیر مورد قید این حکم شخصی وجود ندارد چون اثباتا موضوع را مقیّد به این قید کرده است این کاشف از این است که ثبوتا هم موضوع مقید به این قید است و در غیر این قید حکم وجود ندارد این محصل فرمایش شهید صدر است، ما محصّل ما این هست که اینکه شما میفرمایید یک جعل واحدی وراء این قضیه هست این کلمه جعل به یکی از دو معنا به کار میرود ،یا به معنای عملیهء جعل ، یا به معنای جعل تعلیقی یا کلی ،هرکدامش را تعبیر بکنید ، ببینید وقتی شارع میاد یک حکمی جعل میکند اگه شارع گفت المستطیع یحجّ این یک عملیهء جعل داریم ، یک کاری است در زمان واقع میشود امری هست حقیقی ، یک اعتباری را جعل میکند ،از مقولهء فعلی از افعال،نتیجهء این عملیهء جعل تحقق یک امر اعتباری مستقل هست،و آن این است که وجوب الحج علی المستطیع ، این مجعول نیست آن جعل کلی است ،وجوب الحج علی المستطیع این یک جعل کلی هست که به نحو قضییه شرعیه ،قضییه تعلیقیه صادق است، چه مستطیعی در خارج تحقق پیدا کرده باشد یا نکرده باشد المستطیع یحجّ صادق است، وجوب الحج علی المستطیع قبل از تحقق استطاعت هم صادق است ،این معلول همان جعل هست این قانون را که شما جعل میکنید نتیجهء عملیه جعل تحقق این قضییه اعتباری است تا زمانی که ان قانون جعل نشده باشد این جعل کلی پابرجاست،نتیجه این جعل کلی هم یک مجعولی هست یعنی وقتی مستطیع در عالم خارج تحقق پیدا میکند آن حکم وجوب فعلی میشود ،فعلیت وجوب،در بحث جعل و مجعول دو مرحله بحث هست حالا من فقط تیتر بحث را مطرح میکنم در بحث جعل کلی یک بحث مطرح این هست که این جعلی که شما کردید جعل کلی است گفتید کلّ مستطیعٍ یحجّ،این جعل کلی آیا به عدد افراد مستطیعها منحل میشود این یک بحث است، یک مرحله دیگه آن این هست که چه اتفاقی رخ میدهد که با تحقق آن موضوع حکم فعلی میشود ، رابطهء جعل تعلیقی و فعلیّت جعل ، این دوتا بحث جدای از هم است ،بحث انحلال یک بحث است بحث رابطه آن جعل کلیّ و مجعول فعلی انها بحث دیگری است ،اینها تیترهای بحث،اینجا که ایشان میگه جعلی که جعل واحدی وراء این جملهء ما هست مرادشون یا عملیه جعل هست یا آن جعل کلی است به آن مرحله مجعول ناظر نیستند ،آن هیچ وقت جعل ازش تعبیر نمیکنند،خوب حالا با توجه به این نکته ای که در توضیح عبارت ایشان هست عرض ما دو نکته است یکی اینکه المستطیع یحج آیا حتما یک عملیه وحدانی جعل باید وجود داشته باشد تا این جمله المستطیع وجب علی الحج را ما به کار ببریم ما عرضمون این هست که هیچ دلیل ظهور در این ندارد که این عبارتی که به کار برده شده است ناشی از عملیهء جعل واحد هست ،ممکن است اصناف مستطیع جعول عدیده داشته باشد یعنی عملیه های مختلفی داشته باشند ، هرمستطیعی به یک ملاکی وجوب حج برش ثابت شده باشد ما مجموع این جعول را با این عبارت بیان نکنیم ، پس اساسا اینکه وراء این جمله ما یک جعل واحد هست آن مطلب درستی نیست اگر مراد عملیه جعل باشد ، عملیه جعل واحدی برای جعل ما الزاما نیست که حالا ما بحث کنیم که در این جعل واحد این قید دخالت دارد ندارد چی هست، آن مفروغ عنه این هست که یک عملیه جعل واحدی پشتش باشد تا این بحثها را بکنیم، اشکال عمده تر اشکال دوم هست ،این اشکال دوم چه مراد شما عملیه جعل باشد چه جعل کلی باشد هرچی باشد آن اشکال اینطوری وارد است که ممکن است یک جعلی روی یک عنوان کلی رفته باشد ثبوتا،اگرجعل ثبوتا روی یک عنوانن کلی باشد این جعل را میتوانید به جمیع اصنافش نسبت بدهید ، اگر علما واجب الاکرام باشند علمای عدول هم واجب الاکرام هستند علمای هاشمی هم واجب الاکرام هستند ،علمای خدمتگذار هم واجب الاکرام هستند ،جمیع افراد عالم را حکم را بهش میشود نسبت داد، جمیع اصناف عالم را هم میشود حکم را بهش نسبت داد ،یعنی تمام عناوینی که زیر مجموعه آن عنوان هستند میتوان حکم را به او نسبت داد، خوب ما ممکن است متکلم در مقام ابراز یکی از این حکمهای تقطیع شده که ما تعبیر میکنیم حکم تقطیع شده ممکن است او را میخواهد بیان کند،به هر علتی از علل نمیخواهد تمام آن حکم کلی را بیان کند، فرض کنید یک نمونه اش که روشن ترین نمونه است، سوال از یک مورد خاص است ،سوال کرده آقا زید عالم را احترام بکنم یا نکنم ؟ میگه اکرم زیداً ،وجب اکرام زیدٍ،چون سوال از یک مورد خاص است ، اینکه من حکم را روی یک مورد خاص میبرم این ظهور در این ندارد که آن جعل ما ولو جعل وحدانی ما فرض کنیم،آن از آن اشکال اول رفع ید کنیم،آن عملیه جعل وحدانی روی موضوع زید رفته ،نه ممکن است روی موضوع بالاتر رفته باشد من این مقدارش را بیان میکنم،بله یک مطللب روشن است آن این اس تکه این دلیل ما بیشتر از وجوب اکرام زید را نمیرساند،اینکه بیشتر از وجوب اکرام زید را نمیرساند اثباتا فقط این مقدار وجوب اکرام را میرساند این خیلی واضح است،و این هم ربطی بین تطابق بین مقام ثبوت و اثبات ندارد ، آن این هست که هر دلیلی که به مقداری که دلالت دارد میتواند دلالت داشته باشد این ضرورت به شرط محمول هست خیلی چیز واضحی هست،،قوم که تعبیر میکنند که شخص الحکم را تخصیص میزند ممکن است مرادشون کلام شهید صدر نباشد ، مرحوم آخوند که تعبیر شخص الحکم میکند ممکن مرادش این باشد که آن مقداری که من میخواهم بیان کنم، شخص الحکم یعنی شخص حکمی که من دارم ابراز میکنم به اندازه وجوب اکرام علمای عدول فقط این دلیل دال است از باب ظهور هم نیست از باب این بدیهی است دیگه دودوتا چهارتا است، این است که مرحوم حاج شیخ اشکال لغویّت را که در مفهوم شرط و مفهوم وصف مطرح هست ، پاسخ که میدهد تعبیرش این هست ،آن این است که ممکن است به خاطر جهتی نخواسته باشد بیشتر از، حکم ثبوتا در غیر عالم عادل هم ثابت باشد نکته ای باشد که حکم عالم غیر عادل را نخواسته باشه بیان کند، یعنی مقدار تخصیصی که میزند تخصیص در مقام اثبات است یعنی اثباتا تضیّق دارد، خوب این واضح است و ربطی به فرمایش آقای صدر هم ندارد با تطابق مقام ثبوت و اثبات و این حرفها ارتباطی ندارد ،پس بنابراین به آن معنایی که تخصیص شخص الحکم متصور هست یعنی تخصیص مقام اثبات ، تضییق مقام اثبات ، او بدیهی است، آنچیزی که شهید صدر بیان میکنند که کأنّ یک جعل ثبوتی وجود دارد ما دلیلی بر اینکه ثبوتا جعل حتما روی این عنوان رفته روی عنوان عام تر نرفته است ما با بیان ایشان نداریم،اما اگر شما بحث را روی قضایای انشائیه ببرید ،قضییه انشائیه با همین انشاء من جعل را دارم ایجاد میکنم ، عملیه جعل نفس این انشاء من هست ،اینجا انشاء مقام ثبوتی ندارد، بله یک مقام ثبوت دیگه دارد آن این است که محبّت من ،حب من ، اراده من،مصلحت و مفسده، نسبت به آنچیزهای دیگه ای که مبادی حکم هست ، مبادی حکم این جعل ما انشاء ما کاشف از آن مبادی حکم هست ، نسبت به مبادی حکم اگر بسنجیم دقیقا میشود مثل همان اشکالات قبلی که ما ممکن است جعل ما ناشی از یک اراده نباشد ، اراده های عدیده باشد با یک جعل ایجاد شده باشد ،حبّهای عدیده باشد با یک جعل ایجاد شده باشد ،آن دوتا اشکالی که قبلا عرض کردیم نسبت به جملات اخباریه اینجاهم عین همان اشکالها هم وارد میشود ، ممکن است آنچیزی که محطّ مصلحت هست مطلق علما باشد ولی به خاطر مصلحتی من فقط وجوب اکرام علمای عدول را بیان کردم،چون هنوز مثلا وقتش نرسیده بوده، نیاز نبوده ،به هر علت از عللی که ممکن است، عین همان دوتا اشکال اینجا هم اگر بکنیم وارد میشود، این محصل عرض ما در کلام شهید صدر.همهء این بحثهایی که ما مطرح میکردیم با عنایت به این نکته بود که ما تخصیص شخص الحکم را مطرح میکنیم ولی اگر ما بحث تخصیص سنخ الحکم را در نظر بگیریم ولی به معنای سالبهء جزئیه به نظر میرسد عرفا ، معمولا ، در بسیاری از موارد شبیه همان کلام شهید صدر را ما میتوانیم اینجا مطرح کنیم ، تطابق بین مقام ثبوت و اثبات و آن بیاناتی که ایشان گفتن اینجا بیان کنیم،توضیحش این است که اگر یک وجوب ثبوتی رفته باشد روی مطلق اکرام علما نوعا در مقام اخبار از آن وجوب اکتفا نمیکنیم به بیان تقطیعاتی از آن حکم ، معمولا انگیزه ای وجود ندارد بر اینکه قسمتی ازآن تقطیعات آن حکم را بیان کنیم ولو حکم هم به جعول عدیده رفته باشد ، بحث جعل واحد نیست،اگر اصناف علما همشون وجوب اکرام داشته باشند به جعول عدیده ،عالم متقی یک وجوب اکرام داشته باشد ،عالم هاشمی یک وجوب اکرام داشته باشد آنی که نه هاشمی است نه متقی آن هم یک وجوب اکرام دیگری داشته باشد،جعلهای مختلف وجوب اکرام اینها تحقق پیدا کرده باشد ، به طور متعارف در مقام اخبار میگن وجب اکرام العلما ، دیگه قید نمیزنند وجب اکرام العلماء العدول یا هاشمی،آن قیدهای مختلفی که در مقام ثبوت و در مقام آن جعلها دخالت داشته باشد ، ما از این مطلب کشف میکنیم ،از این که یک قیدی هست ،آن اینکه همه اصناف علما وجوب اکرام ندارند ، حالا به جعول متعدد یا به یک جعل، یا اگر جمله انشائیه باشد شبیه همین آنجا هم وارد میشود، اگر اصناف مختلف علما ملاکهای عدیده داشته باشند هر کدام ملاکهای مستقل داشته باشند یا مطلق عالم یک ملاک وحدانی داشته باشد من در مقام جعل معمولا با یک جعل واحد همه آنها را جعل میکنم، حالا ملاکش وحدانی باشد روی تمام اصناف باشد یا هر صنفی برای خودش یک ملاک مستقل داشته باشد ، آنش فرقی نمیکند ، عرفا اینکه من جعل را اختصاص بدهم به یک صنف خاص در حالی که اراده ثبوتی من روی همه علما رفته است لغویّت عرفیه وجود دارد ،این لغویّت عرفیه سبب میشود که کلام من ظهور پیدا بکند در اینکه اگر جمله اخباریه ما داشته باشیم یعنی خبر از وجوب بخواهیم بدهیم این خبر از وجوب کاشف از این هست که به نحو مطلق وجوب جعل نشده باشد، اگر جملهء انشائیه را به کار ببریم این کاشف از این هست که اراده ثبوتی مناط ثبوتی ، حب و بغض ثبوتی،روی مطلق نرفته است روی تمام اصناف نرفته است ، این معمولا یک همچین ظهور عرفیی دارد و این ظهور عرفی منشأ میشود که ما از این کلام انتفاء فی الجملهء سنخ الحکم استفاده کنیم ،انتفاء فی الجمله یعنی اینکه حکم روی طبیعت نرفته است ،اما گفتیم که این در همه جا نیست ، نکته عمده اش این است که در بعضی جاها تخصیص دادن حکم به بعضی افراد لغویّت عرفیه ندارد ، یعنی در بعضی از موارد هیچ مهم نیست که ما حکم سایر موارد را بیان نکنیم ، بحث مورد دوم بحث فرد خفی هست در جایی که فرد خفی هم باشد حکم مفهوم ندارد ولو مفهوم سالبه جزئیه حالا یکسری مثالهایی عرض بکنم حاج آقا مثال میزدند در بحثهاشون اگر گفتن اکرم العالم الهاشمی الغنیّ یا مثلا اینجوری تعبیر بکنیم یحل ّ الخمس للهاشمی الغنیّ ممکن است یک توهمی وجود داشته باشد که خمس اختصاص دارد به فقرا، یحل ّ الخمس للهاشمی الغنیّ در مقام این هست که هاشمی اینجور نیست که حکم اخصاص داشته باشد به هاشمی فقیرحلیّت خمس، در هاشمی غنی هم حکم ثابت است ، اینحا اینجور تعبیراتی که در فرد خفی هم هست دوجور هست گاهی اوقات اساسا این قید را می آورند برای بیان اولویّت، یعنی در واقع خود همین دلیل ، دلیل بر ثبوت حکم در سایر موارد هم هست، ولاتقل لهما أفٍّ از این باب است، أف را که آورده نمیخواهند فقط بیان کندکه أف گفتنش ممنوع است خود همین هم میخواهد بگه تمام مراتب ممنوع است حتی أف هم ممنوع است، یعنی این دلیل خودش مفهوم موافق دارد، نه تنها مفهوم مخالف ندارد ،تخصیص استفاده نمیشود، تعمیم هم استفاده میشود، یک موقع این است ،یک موقعی هست نه ،حکم غیر این مورد معلوم بوده است نیاز نبوده بیان کند، این نمیخواهد حکم آن مورد را بیان کند ،مخاطب میدانسته است، حکم این مورد را که مشکوک بوده حکم این مورد را بیان کرده است، گفته فرض کنید می دانسته هاشمی فقیر که خمس حتما بهش میرسد ، سوال میگه هاشمی غنی خمس بهش میرسد ، کأنّ میگیم هاشمی غنی هم خمس بهش میرسد ، این هم که میخواهیم بگیم میگیم آنچیز را که خودت میدانستی که هاشمی فقیر خمس بهش میرسد این هاشمی غنی هم میخواهم بگم، این در مقام بیان حکم فرد خفی هست ، فرد جلی را خود مخاطب میدانسته است، بنابراین این دلیل در مورد فرد جلی ساکت است، به دلیل اینکه این مخاطب خودش میدانسته است ، علی ایّ تقدیر جایی که آن قید ما فرد خفی باشد ممکن قید برای تخصیص آورده شده باشد ، نمیخواهیم بگیم که جایی که قید قید چیز هست حتما باید خصوصیّت نداشته باشد ممکن است ثبوتا دخالت داشته باشد ممکن است دخالت نداشته باشد ،چون گاه حکم ، اصلا خمس فقط جعل شده باشد برای هاشمی غنی ،جایی که انسان نمیداند که برای مخاطبین آن حکم ثابت بوده و این آوردن قید برای بیان آن فرد خفیش است ،آن جایی که خود همین دلیل ظهور دارد در اینکه در بیان فرد اولی است خوب هیچی،ولی گاه گاهی ما نمیدانیم که حکم برای مخاطب معلوم بوده حکم فرد جلیش یا معلوم نبوده، در اینجا ممکن این آوردن قید برای تخصیص فی الجمله باشد ،ممکن هم هست به خاطر اینکه حکم آن صورت را مخاطب میدانسته حکم این صورتی که نمیدانسته بیان کرده است، در نتیجه دلیل اجمال دارد ، ما نمیخواهیم بگیم ظهور دارد که حتما حکم فرد جلی را مخاطب میدانسته است که از این ما کشف کنیم که فرد جلی هم این حکم را داشته است ، نه ، ممکن است مخاطب آن حکم را میدانسته است واین دلیل فقط در بیان فرد خفی باشد بنابراین این دلیل دال نیست بر اینکه حکم فرد جلی چیست، نمونه فقهی که حاج آقا مثال زده بودن در بحثشون دوتا مثال زدن یکیش یک مقدار پیچیدگی دارد من ذکر نمیکنم آن مثالی که ساده تر هست آن را بیان میکنم آن این است که بعضی ها تمسک کردن بر عدم جواز نظر به وجه و کفّین در بحث اینکه به صورت زن میشود نگاه کرد یا نمیشود نگاه کرد ،گفتن در بعضی روایات دارد که وقتی شما میخواهید ازدواج کنید میتوانید به صورت زن نگاه کنید به دستش نگاه کنید، حالا اگر روایات نگاه کردن به صورت و دست را هم معلق کرده به اراده تزویج، که اذا اردتم التزویج جاز لکم النظر الی وجه المرأه و کفّیها، خوب اینها گفتن این مفهومِ سالبه جزئیه دارد یعنی ذاتا اگر جایز بود چرا میگی در وقت ازدواج میشود نگاه کرد، آن چه نکته ای دارد، خود همین کاشف از این هست که ذاتا جایز نیست اینکه در یک ظرف خاص جواز را ذکر کرده دلیل بر عدم جواز ذاتی گرفته شده است یک دلیل بر حرمت ذاتی نظر بر وجه و کفین را این گرفته است،حاج آقا در پاسخ فرمودند این استدلال تام نیست اینجا مفهوم سالبه جزئیه هم ندارد ، چرا؟ به دلیل اینکه جواز نظر در هنگام ازدواج فردِ خفی است چون در هنگام ازدواج آن نظر د رمعرض فوران شهوت است نمیخواهیم بگیم نظر با شهوت باشدا، خوب نظر با شهوت خودش یک موضوع دیگه است، اصلا چون در معرض این هست که شهوت طرف تحریک بشود ، خوب ممکن است شارع نظر عادی را که طرف شاید به خاطر امور عادی، مغازه دار است میخواهد جنس ازش بخرد مغازه دار زن است دارد بهش نگاه میکند میخواهد جنس بخرد، این نظر فرق دارد با نظری که طرف میخواهد نگاه کند که میتواند به پسندد، نظر در مقام پسندیدن و اینکه متناسب هست باهاش زندگی کند ،این نگاه اینچنین در معرض شهوت هست، و این معرضیت در شهوت فرد را میکند خفیّ، میگه شما وقتی ازدواج هم میکنید اساسا یکی از نکاتی که اشخاص گاهی اوقات در بعضی از میحط ها نگاه کردن به دختر در هنگام چیز را قبیح میدانند همین نکاتش هست، ممکن است در همان محیطها نگاه کردن عادی را اشکال نکنند ولی با این حال اجازه ندهند قبل از ازدواج ببیند چون میگن دیدن قبل از ازدواج اینها مقدّمیّت دارد برای نگاه های ویژه کردن ولو در معرض این هست که اصارهء شهوت بشود، خوب پس بنابراین ممکن این ذاتا جایز باشد ولی نگاهی که در معرض اصاره شهوت هست فرد خفیّ جواز است، این را متعرض شده باشد ، بنابراین سکوت دارد ممکن است ذاتا هم حرام باشد در این مورد جایز شده باشد ،ممکن است ذاتا هم جایز باشد در این مورد چون فرد خفی است هر دو موردش احتمال دارد، یعنی همین که آوردن قید ممکن است به جهت خفی بودنش باشد که خفائش از جهت تناسبات حکم و موضوع هست کافی هست که دیگه ظهور در مفهوم سالبه جزئیه نداشته باشد ، بازهم تاکید میکنیم ظهور در این هم ندارد که حتما برای تقیید نیست، ممکن است حکم اختصاص داشته باشد به این مورد،سکوت دارد، ممکن است حکم اختصاص داشته باشد به صورت اراده تزویج و در غیر صورت اراده تزویج جواز نظر به وجه و کفین مرأه وجود نداشته باشد ،ممکن جواز نظر به وجه و کفین در غیر این صورت باشد که این صورت فرد خفی باشد تخصیص به ذکر شده باشد ، تخصیص به ذکر در مورد فرد خفی صحیح هست، خلاف قاعده نیست همین باعث میشود که ظهورش را در سالبه جزئیه داشتن این جمله بگیریم ،خوب خیلی وقتها ما حتی اگر بگیم مطلق از فرد خفی هم منصرف نیست به هر حال شمول مطلق نسبت به فرد خفی ظهورش ضعیف است ما گاهی اوقات آن فرد خفی را بهش تصریح میکنیم برای اینکه آن ظهور را تبدیل کنیم به نصوصیّت ، گاهی اوقات این را با تعبیر حتی ، ولو، و امثال اینها تعبیر میکنیم میگیم یجوز النظر الی وجه المرأه و کفیها ولو عند ارادة التزویج یا حتی عند ارادة التزویج، این لو و حتی و امثال اینها کاشف از این هست که میتواند فرد خفی باشد، یک یاز نکاتی که ما میتوانیم فرد خفی را تشخیص بدهیم همین است که ببینیم میتوانیم ولو را به کار ببرید ، حتی را که دال بر فرد خفی هست میتوانید به کار ببرید، آن ولو وحتی را برای چی به کار میبریم؟ آن کاشف از این نیست که اگر این را نمیگفتید شما شامل نمیشد ، ممکن است اگر این را هم نمیگفتم آن شامل بود ولی به نحو ظهوری بود من میخواهم به نحو نص بشود دیگه توهم خلاف هم نرود تصریح میخواهم بکنم ، ولو برای تاکید است تاکید بر شمول حکم، ممکن است ذاتا هم شامل این مورد بود ، ممکن است این دلیل گاهی اوقات هم من نمیدانم که این دلیل به نحو اجمالد دارد ممکن است اساسا این دلیل در مقام بیان این هست که آن حکم آن مورد را بلارویه استفاده کنید، ولی اینها اجمال دارد چون دوران امر بین این هست که آیا فرد خفی بودن دخالت در حکم دارد یا ندارد، همه جور هاش چون احتمال دارد دیگه این چیز نیست، حالا این توضیحش را در حاشیه من دادم مراجعه کنید بحثش روشن میشود .بحث بعدی قید غالبی است که جلسه بعد عرض میکنیم.